

ما درس سحر در ره میخانه نهادیم
در خرمن صد زاهد عاقل زند آتش
سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد
در دل ندهم ره پس از این مهر بتان را
در خرقة از این بیش منافق نتوان بود
چون می‌رود این کشتی سرگشته که آخر
المنه لله که چو ما بی‌دل و دین بود
قانع به خیالی ز تو بودیم چو حافظ

محصول دعا در ره جانانه نهادیم
این داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم
تا روی در این منزل ویرانه نهادیم
هر لب او بر در این خانه نهادیم
بنیاد از این شیوه رندانه نهادیم
جان در سر آن گوهر یک دانه نهادیم
آن را که لقب عاقل و فرزانه نهادیم
یا رب چه گداهمت و بیگانه نهادیم

مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن